

۲۹۶۹۱۲۲

۲۰۱۲۲

۲۲۳۸

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE2238

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هرگونه شناوستائش مرئوسین ذوالجلال را که بیکر خاک آدم را بر نهد اصطفی آدم
 و بر کرده خلقت خلافت مرحمت فرمود و طاعت شوکت و جلال و علم آدم بر سر نهاده
 او را نگه داشت اسکن انت وزوجك الجنة نوازش نمود و آخرت را با کمال بپوشید
 را بجزارت و انت عليك لعنتی الی یوم الدین افزوده - گردید و لا ملک جبرهنم
 منك و من تبعك بران افزوده - و از بارش کلخ انک رجیم و دوازده مارش الی
 تابش انا خیر منه را بجا که آخرت منها مذ و ما مدحوا بجا که تر اند و - صد گونه
 سختیت و تسلیم را شرف انبیا پیشوای سلطان را که ذات ذات الکا شعلت و جو جلیله
 موجودات و جهت خلقت همه مخلوقات است و ال واصحابش را سلام و اکرام الی قیام
 الساعة و ساعة القیام اما بعد بنده میبیزد احقر الخلیقه بل لاشی فی
 الحقیقه بفرموده گرامی مطهره نشین ناکامی محمد بشیر علی سلسلی بر باب تحقیق

و اصحاب تدقیق عوض پردازست که اندرین امام فتنه سرانجام روزی سنی از دوستانم که از
 کجوشوی بوستان یک نگلی شان بوستانم - رساله بیست باسن در خوردند و بهر جوابش
 بعد اصرار دهم گرفتند چون دریا فتنه جواهر مضیه نامی تالیف عالم گرامی یا فتنه - هر چند که
 مولفش در آغاز مرام نقل کلام بزرگان را بکار برد و اما در انجام کلام و خلاصه مابین
 باظهار راسی خود را خطا بخطا میسر و طرفه آنکه از مواید فوائد تفسیر عزیز می او از آنکه
 و ذخائر دخت و پایان کار در جوابش و اسن پاک صنفش را بسنگ جرح چاک
 نمودن خواست لغو باندن شر و انفتا - بیست - این چه شورش است که در دور
 می بینیم همه افاق پناز فتنه و شرمی بینم - هر کسی روز بهی می طلبد از ایام به شکل نه است
 که هر روز تبری بینم - چون مرا از اقبال امر ایشان چاره بود کام ناکام بجوابش
 پرداختم - توقع از اصحاب دانش و فرهنگ و ارباب هوش و هنگ که بیده نصفا
 بنگرند حاصل مرام را که نمایش راستی راسی بزرگان است نه حرف گیری دیگران
 با عتساف نسبت ندهند و رساله را بنقد الجواهر نامیدم و کار خود بخدا سپردم -
 افوض امری الی الله و ما توفیقی الا بالله و هو الهادی و علیه اعتقادی
 و الا ان فلنشرع فی المقصود بعون الملك المعبود - پوشیده نماند که آنچه
 صاحب جواهر و اساس قدسی و فائده اول فوائد ضیائیة فضائل علم و فضیلت
 علماء را بیان کرده اند از کمال خود بدولت گونه و ناز سر ما به خوشی تن نمونه بلکه
 از ابتدا تا انتها نخل کلام سعادت انجام امام همام و رئیس المفسرین سند المحدثین

عزیز مصححین و تدقیق قیصر قصر توقیف و توفیق حافظ مولانا شاه عبدالعزیز قدس سره
 العزیز یگار برد و در آن نیز سر پها خورد و غلبه با کرد و چنانچه در اساس قدسی سطره
 صفحه ۴ (و بنظم و نشر جلد اشیا بر داند) نوشته غالباً بعضی نظم و نسق گرفته است و این
 خلاف محاوره است زیرا که نظم و نشر تقابلاً یعنی عبارت منظم و منظوم و منظوری آید و در سطر
 چهارم صفحه ۵ (برای تبکیت و تعجیز فرستگان انج) نگاشته است و ظاهراً مضمون
 جمله تفسیر عزیزی در برای مکانات ان احسان و کفارت ان بی ادبی ملائکه را ملایم
 باین نوع تعظیم و تکریم ساختند را در عبارت خود داخل نمود. و لفظ تبکیت و تعجیز
 بران افزود و بلوغ غلط آورد. کما سیاق انشاء الله تعالی در فائده اول
 فوائد ضیائیة سطره یکم صفحه ۹ (اول آنکه این آیه کریمه بر فضل علم بدالات واضح و لا
 می کند) خط صریح واقع شد زیرا که سابقش قول ایزد پاک و اذ قلنا للملك
 السجود و الا ادم فسجد و الا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین
 مذکور است پس وضاحت بالای طاق این آیت بر فضل علم چگونه دلالت می کند حال آنکه
 لفظ علم هم مذکور نیست و بالیقین این فائده که عرض و طول است از فصل
 فوائد تفسیر عزیزی نکته. و از باب فضائل علمش جمله را ترجمه چنانچه رئیس التفسیر
 تحت قوله تعالی و اعلم ما تبدون و ما کنتم تکتمون می فرماید ووم آنکه این
 آیه و این قصه دلیل واضح است بر فضیلت و شرف علم انج پس حضرت مولانا قدس سره
 بیشک فضائل علم را بجایش بیان فرمود (فله دهره) و هکذا و التفسیر

تحت ذلك القول وصاحب جواهر عم چه نسبت خاک را با عالم پاک با بی نقل نموده
بانگ بی هنگام برداشت پس این جمله بخط و نا فهمیش بدالات واضح و دالات کرد
که لا یخفی علی من له ادنی درایت و علی هذا القیاس بساط علی موجود است اگر جمله اش
شمرده آید هر ایینه و فترتی گردد چنانکه سعدی فرماید - بیت گران جمله را سعدی
املا کند و مگر و فترتی دیگر انشا کند لیکن چون محض مغطت بود تعرض آنرا بهل
کرده و صیل حرام که اظهار هستی رای دایت پیرای بزرگان نیز مکان است خصوصاً این
الاسانده حضرت فردوس منزلت رئیس المفسرین که حضرت ایشان اساتذات
من و او بودند بوجه تمام رجوع می آریم و معز خرافات فائده دوم و سیوم را در حیز
تحریر آورده جوهر جواهر می نمایم **قوله** فائده دوم باید دانست که مخاطبین کلام
عظمت نظام اذ قال ربك للملک انی جاعل فی الارض خلیفه خاص ملائکه
بودند غیره را دخلی نبود انتهی **اقول** ملائکه را مخاطب این خطاب گفتن سر سر خط است
فقد بخط فی ذلک بخط عشوار در کتب مشن عیار چه این خطاب با حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و سلم است که حضرت رب العزت با جناب رسالت مآب قصه آدم عم
و فرشتگان را حکایت می فرماید - **قوله** چه ظاهر معنی ملائکه فرشتگان است محدود
از ان بلا ضرورت داعیه جائز نباشد حکما فی التفسیر الکبیر قلنا هذا خلاف
الظاهر فلا یصار الیه الا عند الضرورة انتهی **اقول** در اینجا صاحب
جواهر بنام ابام اتهام غلط بسته نامینا یا نه مؤنت حواله بکار بردن فی ذلک فرجه

ایس فیہ امری - عبارت تفسیرین است قوله کان من الجن ای صادر من الجن
 قلنا هذا خلاف الظاهر فلا یصاد الیه الا عند الضرورة - یعنی در اینجا کلام
 ما بمعنی صادر گفتن خلاف ظاهر است و صاحب جواهر می گوید ظاهر معنی طایفه فرشتگان
 عدول از این بلا ضرورت و اجماع جائز نباشد کافی التفسیر الکبیر پس شار الیه قول امام
 چیزی بود و مولف جواهر بنا فهمیدگی چیزی دیگر شار الیه قرار داده قول امام را
 بجای اتل کرد **قوله** گروهی سرسیدند که البیس از زمره فرشتگان است الی قوله چون
 نقش این تقریر این **اقول** این جمله ترجمه قول تفسیر کبیر است که امام مذہب بعضی
 با سوال و جواب نقل نموده ناکه مذہب و مختار خود قرار داده لیکن صاحب جواهر
 بطر سرقه بیانش کرد چنانکه از لفظ کا قال لا امام ظاهر و باهر است گم آیه کریمه انما
 ان لا تسجد الا امرتک را از خود ترجمه نمود و راه خطایم و زری که بر تقدیر بودن
 لفظ منع بر معنی ان لا تسجد زائده باشد کافی البیضاوی و غیره لیکن مترجم لای نافی
 پیدا شده همچنان ترجمه کرد کالایخی علی من حاله - **قوله** باید دانست که انچه خاتم
 المحمدين الی قوله بچند وجوه مخفیست **اقول** صاحب جواهر در اینجا قول حضرت
 رئیس المفسرین را مخفی نگفته بلکه خفت و سخافت خود ظاهر کرده زیرا که انچه حضرت
 ایشان در غیری فرموده اند همینه دست و راست بے کم و کاست بوده است
 فبراه الله عنی وعن ناز المسلمین خیر اما صاحب جواهر نگان آنکه هر گاه قول صاحب
 تفسیر یزیدی البضع و سخافت نسبت نایم البته شیخ فضیلت خوشین

افزوده باشیم بهفوات چند در چند که اعتباری را نشان میدهد و چون این روش همیشه
 مقصودش بود گمانش بطلان برآمد و بجای شیخ و فضیلت خفقت و فصاحت روزی
 شد خوش گفت علیه الرحمة بیت چون خدا خواهد که هر کس در دهم سیلش اندر طغنه
 پاگان برود هرگاه اظهار صحت و حقیقت قول رئیس المفسرین مقصود بالذات است
 بطلان و جوبات سخیف صاحب جواهر شرعاً و بیان کرده می آید قول اول آنکه المفسرین
 درین حکم سعادت قرین ساقط الاعتبار و نهایت دلیل خوار بود یا چنان نبود بلکه او
 اعتباری داشت لیکن نچندانکه مرفه شکان را با اعتبارش مانند اعتبار ملائکه بود بر تقدیر
 اول سجود و عدم سجود و استکبار و عدم استکبارش مساوی بود پس در کش بطریق اتم
 و اتمام اتم صورتی ندارد و بر تقدیر ثانی سجودش نیز بنظر حضرت رب العزت مقصود
 بالذات بود یا فی بر صورت ثانی بطلان از دلیل اول ظاهرست و بر صورت اول
 شمولش بطریق تبعیت چه معنی دارد و بر تقدیر ثالث حکمش حکم شق اول تردید ثالث است
 فافهم انتهى **اقول** شق اول تردید ثالث صحیح و قول شمولش بطریق تبعیت چه معنی دارد
 منقوض است بقوله تعالی و کانت من القانتین بلکه تقدیر ثالث هم راستی
 راستی نشان میدهد که مساوات با اعتباری باشد و تبعیت با اعتبار دیگر و لا محذور
قوله دوم برای آنکه از فائده ثانیه معلوم گشت که درین مقام مخاطبین خاص شکان
 بودند غیر را دخلی نبود و چون ملائکه با ثبات دعوی خویش فروماند برای تعیین و
 ایشان حکم سجده صادر گردید **اقول** این وجه باطل است بدو چنانکه اول آنکه مخاطب

خاص بودن ملائکه که در فائده دوم مذکور شده بود باین جهت نرسیده که امر التضرع
 سنا و البناء علی الفاسد فاسد دوم آنکه امر اسجد و امر تعجیزی گفتن راه ترکستان گرفتن
 زیرا که مأمور به تعجیزی مجزعه در امر تعجیزی نسبت مکلف محال الاقتال و غیر مقصود الاقتال
 می باشد مثل قوله تعالی قاتلوا بسورة من مثله و قوله تعالی فانیبونی باسماء
 الهی که پس مأمور به در امر سجده اگر محال الاقتال و غیر مقصود الاقتال بودی ملائکه
 چگونه بجای آورده اندی و بر عدم اتیانش نسبت عصیان و فسق بشیطان حسان روا
 بودی بلکه این امر امر تکلیفی تعجیزی مفید الوجوب مقصود الاقتال بود که لا ینحی اما کما
 صاحب جواهر در امر تعجیزی و تعجیزی تمیزی دست نداده و هرگز این معنی از سهو نخواهد بود
 و الا بارها نمی گفت چنانچه در سطر ۲ صفحہ ۳۵ و سطر ۱۱ صفحہ ۳۶ و سطر ۱۲ صفحہ ۳۷
 فمن شأنی طاع قوله سوم آنکه قول الله سبحانه ما منعك ان لا تسجد الا امرتك
 برین معنی و الا التمی کند که حکم سجده اصالة بشیطان بود و نه **اقول** و این چه
 لیکن لازم نمی آید که امر اسجد وافی قوله تعالی اذ قلنا للملائكة اسجدوا
 اصالة بشیطان بود - شاید که بامری دیگر اصالة مخاطب بوجه باشد و بر عدم اتیان
 حق سبحانه تعالی بطریق عتاب خطاب استفهام فرمود یا آنکه در امر سجده بطریق تهنیت
 مأمور بود و اتیانش مقصود لیکن چون در امثال خاص او ملعون سر باز زد و خداوند یکم
 او را خطاب عتابی ص منمود - **قوله** چهارم آنکه حدیث پادشایان **اقول** در اینجا
 صاحب جواهر حکم پادشایان را بدو قسم تقسیم کرد یکی امر عام که هر مکلف را شامل گرد و چون

صلوة و زکوة و دیگرى خاص که چنان بود و پراظهار است که ما نحن فيه از قسم اول یعنی امر
 عام است پس بپس را بلا ریب شامل شده تا که از قسم دوم که از عم - **قوله** عجم آنکه بر تقدیر
 اشتقاقی متصل ضرورت استثنای از جنس استثنای منه باشد **اقول** این ضرورت
 غیر مسلم است لما قال الرضی فقد تبین ان المتصل لیس هو المستثنی من
 الجنس کما ظن بعضهم بر تقدیر تسلیم نیز **قوله** استثنای در لفظ استثنای منه بحسب استعمال
 و قصد متکلم کافی است لما قال لعلامة فی التلویح فان المستثنی منه هو اللفظ
 باعتبار ما یبتدأ و له بحسب الاستعمال و قصد المتکلم لا بحسب اوضاعه پس رسول
 ملا که مرا بپس را با وجود بودنش از جنیان بحسب استعمال و قصد متکلم هیچ امتناع نیست
 خلاصه در فی صحه کون الاستثناء متصلا کما لا یدری علی من ایه خط من العقل والنقل -
قوله آنکه صاحب کشف گفته الی قوله نیز بخند و جوه مخفی است - **اقول** بیت
 بتاراج خود ترک تازی کنی که گنجشک باشی و بازی کنی ۴ و فی مثل ذلک لسمعت من السهف
 و الجملاء فیضیحة عند الفضلاء و العلماء لانهما قال صاحب الکشف فی منسبته الی السخا فیه
 انما هو من الحاکمة لان الوجوه کلها لیس لبشی کما بین انفا - **قوله** اول آنکه نخستین بود یا شد
 که تغلیب کثیر بر قلیل انگاه رود و دیگر که آن قلیل ساقط الاعتبار باشد **اقول** این وجه
 غیر حرجی بلکه قابل اعتدال نیست و آنچه امام در تفسیر کبیر احتیاج بعض را حکایت نقل نموده اند
 در سب و مختار ایشانست و صاحب جواهر بنا فهمی خود همان نقل را برای امام بنیافته بود
 مختل و جوی ظاهر المطلبان خود گواهی آورد هرگز اشراط سقوط الاعتبار اعتباری را نشاید

ما قال الامام تحت قوله تعالى وكانت من القانتين فان قيل لم قيل من القانتين ^{عنه}
 نقول لان القنوت صفة تشمل من قنت من القبيلين فغلبت كونه على اناته انما
 پس ظاهرست که اگر شرط سقوط الاعتبار مذهب مختار امام بودی هرگز در اینجا باختیار تغلیب جواب
 نفی نمی‌خورد بلکه بر آیه کریمه سقوط الاعتبار نیست و نیز معنی تغلیب آیه کریمه و عمر بن قمر بن
 و ابو بکر بن و عمر بن و شمس قرچکوند صورت بند و مع انه صرح به العلامة فی المطول حيث قال
 والتغليب يجري في فنون كثيرة منه تغليب لذكره على الاناث بان يجري على المذكور
 والاناث صفة مشتركة المعنى بينهم على طريقة اجرائها على المذكور خاصة بقوله
 تعالى وكانت من القانتين الى قوله ومنه ابوان ونحوه كالعمرين لابن بكرو و عمر القمري
 للشمس والقمر الحسنين للحسن والحسين ما اشبه لك ومنه تغليب الجنس الكثیر
 الافراد على فرد غير هذا الجنس مغمور فيما بينهم بان يطلق اسم لك الجنس على الجميع
 كقوله تعالى واذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابليس عدوا بليس من
 الملائكة لكونه جنيا واحدا فيما بينهم وايضا في شرح العقائد النسفية - قلت
 لا بل كان من الجن ففسق عن امر به لكنه لما كان في صفة الملائكة في باب الجن
 ورفعة الدرجة وكان جنيا واحدا مغمورا فيما بينهم صح استثناءه منهم تغليبا
 انتهى **قوله** وم ذكره قول خویش و يجوز ان يجعل منقطعاً از جوارحه اراده کرده یا امکان نماید
 یا معنی دیگر بر تقدیر ثانی بیانش باید تا سخن برانده آید و اوش باطل است زیرا که درین هنگام
 مخیر این باشد که منقطع ثابت است مع فتقایی ضرورت بجانب مخالفش بدو وجه

باطل است انتهی بلفظه **اقول** شق اول صحیح است و هر دو وجه بطلانش باطل کامیابی اما
از بیان معنی امکان عام که است شیخ خوب معلوم شد بل جوهر عبارت آرائی و معقول دانی
بر محک دنی تا مل عیان می آید خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم چه بر تقدیر بودن امکان
عام مقید بجاوب وجود باشد پس حتی اشق رین هنگام (القطع متصور است و عذرش
ضروری نیست) خواهد بود ناکه ثابت است چنانکه گفته زیر که امکان را فعلیت لازم نیست
که تقریر فی موضع **قوله** اول آنکه استثنای متصل استثنای حقیقی است و منقطع را مجاز استثنا
نامند کافی تلویح لان الاستثناء الحقیقی هو المتصل و اما المنقطع لیس استثناء
بطریق المجاز و بلا ضرورت داعیه رجوع بمجاز جائز نباشد انتهی بلفظه **اقول** عبارت منقول
البته در توضیح مذکور است و صاحب تلویح استثنای منقطع را از حقیقت اصطلاحیه شمرده
حیث قال اما اللفظ الاستثناء فحقیقة اصطلاحیه فی القسمین بلا نزاع پس مقام غور
که هرگاه صاحب جواهر را در عبارت توضیح و تلویح گونه ایاز ماضی نیست پس در تصنیف
رسائل چهارز انوشتن برعم و در سفاهات سفتن و باو بایم یون است و نیز از ضرورت چه
مراد است اگر ضرورت متکلم اراده کرده باشد فلا نسلم ان کذلک لان المجاز کثیر فی القرآن
و الله تعالی منزه عن شوائب الضرورة علوا کبیرا و اگر ضرورت مخاطب مراد باشد فلا نسلم و لا
کیف و کثیرا ما تستدعی الیه فی مثل هذا المقام فی کلام الملک لغیر العلام - **قوله** دوم آنکه
هرگاه البیس لعین بر تقدیر نبودنش از جنس ملائکه در امر سجود و امور نباشد پس سبنا و ابا
و استکبار بسویش چگونه کرده آید انتهی **اقول** بر تقدیر بودن استثناء استثناء منقطع لازما

۱۲
 منی آید که در امر سجده و الاوم نامور نباشد بلکه نامور بود و در امر سجده و الاوم بطریق قیامت کامتر
 و مستثنی است از نسبت فیجده و بطریق انقطاع و استناد و اباد و استکبار و جلت مخالفش از
 اتیان نامور به در سجده و اباشد نه در سجده و اگر اخبار است **قوله** سوم آنکه سابقا هویدا شد
 که این خطاب خاص بفرشتگان بود و در جای دیگر ارشاد گردیده و ما منعك ان لا
 تسجدوا ذامر فلك این قول نص برین معنی است که البیس لعین از جنس ملائکه است انتهی
اقول از سابق چه مراد است اگر فائده دوم اراده کرده باشد پس هیچ نیست لما تقدم
 بطلان زیناک و اگر بجای دیگر اراده کرده از خطاب خطاب اسجد و الاوم مراد گرفته باشد
 پس هر چند که ثبوتش بوضوح نه پیوسته اما میگویم که خطاب اسجد و الاوم مراد گرفته باشد
 اصالة و البیس اشامل شده قیمة کامر غیر مرة و درین جای نص چه مراد است یا خبر
 اصولی است یا لغوی ثانی ظاهر البطلان است زیرا که درایه کریمه که امی لفظ بفرشته
 بودنش ال صحیح نیست و اول نیز باطل است زیرا چه که امی عاقل منی گوید که آیه کریمه
 بهر بیان ملکیت البیس مسوق شده پس قول معنوه و مخبوط را چه اعتبار **قوله** و آنکه
 صاحب بنیفا و می گفته الی قوله یک است زیرا که این سخن مجرب و احتمال و عدول از
 ظاهر قول این و متعال است انتهی **اقول** صاحب جا هر را عجب مرضی پیدا شده
 که خوابی نحو الهی بطامات و مخرجات لایعنی چهره می آید و بهوس ناموری غلط
 کار بیامی نماید حالا که قاضی بنیفا جمله اقوال مختار و غیر مختار را برابط تمام و ضبط
 مالا کلام و سچ کتاب خود ساخته و نقل نموده بقوت و ضعف هر یک با توجیه و توضیح

اشاره دقیق فرموده پس صاحب جواهر را آنکه محل تحقیقش بلا تفاوت خلاصه ترجمه منقول
 قاضی بیضا است چگونه منقول ایشان را بر کاکت نسبت نمود اگر فی الحقیقت منقول قاضی
 بیضا یک باشد همانا تحقیقش نیز سخیف خواهد بود چرا که منقول شان به تحقیق خود ^{است} و نه
 فلو کان کذا لکان کذا ان من یبذل الاطلاع فعليه بالمطالعه قوله نزد فقیر صریحا یا تعصیر
 حق است الی قوله که ملاکه برو قسم اند یکے آنکه همگان ایشان از جمیع معائب و نقائص
 مبرا و مقدس اند و دیگر آنکه اکثر ایشان عصمت ندارند و با هم تواله و تناسل دارند
 و البیس از جمله ایشانست - **اقول** این مذہبی نیست بلا ذاهب و قولیست غیر مختار
 محقق برای نقل است نه از برای اختیار چنانچه اکثر مفسرین مثل قاضی بیضا و علام
 ابوسعود بر روایت این عباس نقل کرده اند لیکن کدامی کس مذہب و مختار خود قرار ندهد
 و علاوه آن عدم ذکر ریت و انوشت و شتگان از کلام پاک حضرت رب العزت
 ثبوت پیوسته و معصومیت جمله ایشان از همه معاصی از کلام امام بیایه تحقیق میرسد
 حیث قال الجوهري لا اعظم من علماء الدين اتفقوا على عصمة كل الملائكة
 عن جميع الذنوب - **قوله** زیرا که سابق ظاهر شد که مخاطبین این کلام شیعین خاص
 و شتگان سقرین بودند و نیز استثناء متصل استثنای حقیقی است و او را لازم که مستثنی
 از جنس مستثنی منه باشد **اقول** صاحب جواهر بر حقیقت تحقیق خویش گودرست
 غیر مختار است این قول را بطریق دلیل می کند از یاد گذشته باد که بطلان بیانش
 شمر حوار گذشته و خلاصه مانی الباب اینکه در تحقیق ابیس که اصلش حبیبیت علماء را

اختلاف کثیر است گوی گویند که جنی است نه فرشته و جوتی دانند که فرشته است نه
 جنی و فریقتی ندارند که ماهیت هر دو یکی است نیکو کارش را ملک و بزه کارش
 را شیطان نامند و انبیس بیشتر ملک بوده بعلمت عصیان شیطان گردیده و طائفه ای دارند
 که انبیس پهلپیس با اعتبار نوع از فرشتگان است و با اعتبار عمل از جنیان و برخی از
 ابن عباس رضی الله عنهما نقل می نمایند چنانکه صاحب جواهر نیز نقل کرده مختار
 و محقق خود قرار داده و هر یکی حسب زعم خود با توجیهات کنند و دلیلها آورند ترجیحها دهند
 و جوابها گویند کل حزب بما لایحده فرحون پس جایکه علماء سلف را اختلاف است
 ما را کجا رسد که یکی را بطلان و دیگری را بصحت نسبت کنیم و ناگفتنیها گوئیم حالانکه گفتنیها
 علماء و محققان است هر سخن بحث کردن رواست با بیان علماء ثقات را میرسد
 که نخستین توجیه و توضیح حتی الوسع کوشند و تطبیق دلائل تعارض را پوشند
 بیشتر توجیه ترجیح و اعتبار اختیار تحقیق خود را در معرض بیان آورند اما چون کسی را
 که در اسناد و بیان فرقی ندارند و در توضیح و تلویح و تمیز و تمییز تمیزی ندارند و نه از
 سلسله تحقیق و انگیزه از بیاض توفیق رنگی در سمید و ن مقام کمر بستن و ناگفتنیها
 گفتن هر ائمه ناشنیدنیها شفتن است چرا کاری کند عاقل که باز آید پیشانی
 بل بر چه گوید بدان ماند که گفته خوش خوش این هر سه دختران معاویه بودند یا
 برادران علی - قوله نیز اینکه از حضرت عباس رضی الله عنهما روایت و حساب
 بیضاوی از احکایت کرده الی قول مزید کلام است **اقول** درین چه شک چگونه

نباشد چون پیشتر گذشته که خلاصه ترجمه منقول قاضی بیضا عین محقق صاحب جواهر است
 پس هر چه مویذ منقول ایشان باشد بیشک مویذ محققش نیز خواهد بود کما لاخفی قوله
 گویم که بتقدیر تسلیم و قطع نظر از نقل همچنین مفسر عالی قدر الی قوله کلام حضرت حکیم
 حکیمه باعلی ندایدین سوندامی کند اقول پوشیده میباد که آنچه صاحب جواهر عتبات
 تحقیق خود را در معرض بیان آورده سرمایه و لیش جز روایت ابن عباس چیز نیست
 رضی الله عنهما زیرا که مدار جمله هزاره اش بر دو قاعده بود یکی آنکه تنایب کثیر بر قبیل تا وقتیکه آن
 قلیل ساقط الاعتبار نباشد جائز نیست دوم آنکه استثناء بطریق اتصال تا وقتیکه
 مستثنی از جنس مستثنی منه نبود روانی و بطلان هر دو قاعده شرعاً با لا گذشت
 و چون در اینجا صحیح الاسناد نبودین روایت مذکوره را تسلیم کرده از نقل مفسر عالی مقام
 نیز قطع نظر نمود پس جمله تحقیقش جز آنکه بقلط بر آید چه چاره و هر چه گفته که کلام حضرت
 حکیم باعلی ندایدین سوندامی کند می گویم از کدامی آیت این معنی مفهومی نشده که ملائکه
 دو صنف اند یکی توالد و تناسل دارند و دیگری ندارند پس راستی را می روشن اجزاء آن
 با حسن وجوه نمایان گشت و مزخرفات مؤلف جواهر مضیه زاهق و باطل فقط طمس
 دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین هذا حاصل فی هذا

الا یا هـ فلوزید لندنا بتوفیق الملک العزیز العالم

اشتهار قابل الجهار

بر ضمیمه انظر نقادان سخن سنج مخفی و محجب بسا که ریحانه الالباب ترا دید و خامه صاحب جواهر
از لطفه نیز بنظم گذشت از ولوله شوق و رنگ لستم و دوسه ورق معائنه کردم. از نشیب و فراز
عبارتشن حسین شوقم بر چین گشته نخاست که باز نش نگرم. چه از طرز فارسیست دور. از خلاف
محاوره موعظه ای که حضرت فشی مقفادوست بر علایت قافیه طفلان مضمون را قضاها زده -

واز تپاک پسا و ند خون مضامین ریخته خون بهایش گردن خود گرفته. از اینجا نقلی یاد آمد که مقلد
جهت خدمت خودش بسیاری را بخدمت می کشید. باین شرط که کلام متفقا باید گفت ورنه از
موسوم محروم. و بدین شرط حق بسیاری را تلف می ساخت. یکبار خدمت گاری بود بسیار بهمان
شرط خدمت قبول کرد. و نام خودش عبد الرزاق شهسور ساخت چنانچه متعل ماری برای کار
خدمتکار خود را بخواند **مُغفل** عبد الرزاق - جواب ندارد. **مُغفل** بار دوم - عبد الرزاق - صدای
برخاست **مُغفل** بار سوم با و از بلند - عبد الرزاق - خدمتکار - چه میگویی ترم ساق -
مُغفل برافتنده - مرا دشنام می دهی نمکخوار - خدمتکار - ترا ز دشنام چه کار - قافیه را نگاه
نی بجمله شمار از شمار عیبش بریشان - و نشان از نشان دادنش بی نشان فقط

اعلان

الته نشانی رساله الاجاب جواب جواهر ضمیمه بخط خوب و صورت مرغوب بر طبع خوشه واقع کالته مالمس
شماره ۲۲ تاریخ دوم ماه فروری ۱۳۸۹ طبع و در گرفته چهره اشتها برافروخت و طبع نزد
مولوی محمد احمد الله مکان فیر (۱) خلاصی از بوی پاره لیس بوجود

CALL No. { ۲۹۷۵۱۲۲ (R) } ACC. No. ۲۲۳۸
 AUTHOR مبشر علی مدنی
 TITLE نقد الجوامع

(R) Acc. No. ۲۲۳۸
 Class No. ۲۹۷۵۱۲۲ Book No. ۱۲۴
 Author مبشر علی مدنی
 Title نقد الجوامع

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.



